

سه پرندۀ اهورایی (باز ، کبوتر، کلاغ) در شعر سهراب سپهری

مریم سازگار^۱، *دکتر رضا اشرفزاده^۲، دکتر محمد شاه بدیعزاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
^۲ *استاد، گروه ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)
^۳ استادیار، گروه ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

نویسنده مسئول: r.ashrafzadeh@iaubir.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰

چکیده

در فرهنگ مردم باستان پرندگان دارای نیروهای ماوراء الطبیعی و شگفت هستند. گاه نقشی سمبلیک به آنان می دهند؛ آنان را موجوداتی ارزشمند، قابل احترام و دارای تقدس می دانند و گاه نیروهایی ضد دیوی به آنان نسبت می دهند. در اساطیر، عناصر و پدیده های آسمانی به شکل و هیئت پرندۀ توصیف می شود. نگاه سهراب به پرندگان چون سایر عناصر خلقت، فراسویی است. او نیز چون نیاکان باستانی خویش پرندۀ را پیوند دهنده زمین به آسمان و تجلیاتی از پدیده های آسمانی (صاعقه، طوفان، خورشید)، آزادی، زندگی، الهام غیبی و دارای فرۀ ایزدی می داند. سهراب در پی برهم زدن برخی باورهای عامیانه است که در میان مردم عصر حاضر نهادینه شده است. هدف از این جستار دریافتی تطبیقی میان برخی باورهای باستانی و افکار شاعر مورد بحث در این مقوله است. از این رو نگارنده ابتدا به تحلیل اعتقادات دیرین در زمینه سه پرندۀ باز، کلاغ و کبوتر پرداخته و سپس بازتاب آن افکار و باورها را در شعر سهراب مورد واکاوی قرار داده است. نگارشگر این سطور در پی آن است که به دریافتی مشترک میان اعتقادات ادیان کهن و شعر سهراب دست یابد.

کلیدواژه: ادیان باستان، باز، کبوتر، کلاغ، سهراب..

۱. مقدمه

از زمانهای کهن، مردم نسبت به پرندگان نگاه تقدس آمیزی داشتند. آنان پرندگان را رابط میان جهان خاکی و آسمان دست نیافتنی می دانستند. بتها و تندیسهایی با شمایل پرندگان می ساختند و بر سکه ها نقش پرندگان را حک می نمودند. عقاب، هما، خروس، کبوتر و پرندۀ افسانه ای سیمرغ در نزد بسیاری از اقوام دیرین نماد و توتّم محسوب می شد. شمایی با سر گاو، نوک عقاب و بدن شیرمظهری از همه قدرتها بود.

۲. بیان مسأله

این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که با گذشت قرنها آیا هنوز هم آن قداست و احترام و ارجمندی نسبت به پرندگان در اذهان بشر باقی مانده و تا چه حد این تفکرات با گذشت زمان دچار تغییر و تحوّل گردیده است و سهراب به عنوان نماینده شاعران طبیعت گرا به معنی دوستدار طبیعت، تا چه اندازه پرچمدار این افکار و اعتقادات است؟

۳. پرسشهای پژوهش

- ۱- باور ها و عقاید ایران باستان در مورد پرندگان تا چه اندازه در شعر سهراب تأثیرگذار بوده است؟
- ۳- آیا تناقضی میان افکار و اعتقادات باستانی و باور های عصر حاضر و در شعر سهراب سپهری نسبت به این سه پرندۀ وجود دارد؟
- ۴- با توجه به سیر ذهنی سهراب در اشعار دوره جوانی نسبت میانسال، آیا در دیدگاه او در مورد این سه پرندۀ شاهد تحولاتی در سروده هایش خواهیم بود؟

۴. فرضیه پژوهش

با عنایت به اندیشه های ماورائی سهراب سپهری و احترام خاصی که برای طبیعت قائل است، به نظر می رسد که دیدگاهش به باور مردمان باستان نزدیک تر باشد. جنبه اورمزدی پرندگان در نظر اقوام باستان و پیوند این مظاهر طبیعی با آسمان، این موجودات را قداست بخشیده است و سهراب نیز پرنده را با معنویت گره می زند؛ پرنده در شعر این شاعر، راهنمایش به فراسوی عالم خلقت است؛ موجودی است که راه و روش حقیقت را به او می نمایاند؛ از این رو می توان شاهد شباهتهایی میان افکار او و باورهای اقوام آریایی باشیم.

۵. پیشینه پژوهش

در زمینه پرندگان اهورایی در شعر سهراب سپهری، پژوهشی یافت نشد. آثار پژوهشی چاپ شده با محور های موضوعی زیر که نزدیک یا شبیه به این مقاله باشد، از این قرار است: خسرو قلی زاده (۱۳۹۲)، دانشنامه اساطیری جانوران. به بیان باورهای اساطیری و باستانی جانوران، از جمله پرندگان پرداخته است. نسرين قدمگاهی ثانی (۱۳۸۳)، در مقاله ای با عنوان «باز در ادب و ادبیات» به بازنگری متون و فرهنگهای کهن و معاصر و چگونگی تعلیم و تربیت این پرنده در گذشته پرداخته است. جان راسل هیلنز (۱۳۸۳) در کتاب شناخت اساطیر ایران، گاه گاه نگاهی کوتاه و گذرا به باور های اساطیری نسبت به برخی از جانوران و پرندگان انداخته است. همچنین در مورد سهراب نیز کتابهایی به نگارش در آمده است که در برخی از آنها اشاراتی به دیدگاههای این شاعر نسبت به طبیعت و پرندگان وجود دارد؛ از جمله مهدی شریفان (۱۳۹۰) کتاب به رنگ معما. در برخی مقالات این مجموعه، اشاراتی به دیدگاههای سهراب سپهری نسبت به عناصر طبیعت داشته است.

۶. ضرورت و اهمیت تحقیق

در عصر حاضر که بیگانگی انسان با طبیعت رو به فزونی است؛ یاد آوری فرهنگ و آیینهای گذشته و کهن ایران و باورهای آن مردمان، ضرورتی انکار ناپذیر است. در این میان سهراب از جمله شاعرانی است که دیدگاهش به باور مردمان آن دوران بسیار نزدیک می نماید. از این رو امید است این نگارش پتانسیل پیوند مردمان عصر حاضر با فرهنگ دیرینه ایران در زمینه پاسداشت طبیعت را داشته باشد چرا که باید اذعان داشت انسان در اکوسیستم و چرخه حیات می تواند نقش بسیار حیاتی و حائز اهمیتی را ایفا نماید.

۷. پرندگان در ادیان باستان

تمامی پرندگان جانورانی اورمزدی هستند.

پرنده یا مرغ «در اوستایی *mərəya* در ترکیب *saēna marəya* به کار رفته است. هندی باستان: *mrga*، فارسی میانه: *murw*...از ریشه *mergu*» از فراز چیزی پرواز/ عبور کردن» که با فعل سنسکریت *mrjati* ارتباط دارد. در سنسکریت به معنی «دام یا حیوان وحشی» نیز به کار رفته است. همچنین می توان آن را از ریشه هند و اروپایی *merəgh/merəgh* به معنی «دام و تله» دانست که از این جهت با واژه لیتوانیایی *merga* به معنی «ترده» مرتبط خواهد بود. واژه کهن دیگری که برای مرغ به کار رفته فرم بسیار باستانی *kahrka* می باشد. (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۲۷۶ و ۲۷۷) که در برخی زبانهای محلی به معنی مرغ است. (همان: ۱۸۱). در اساطیر، خورشید و فروغ آن، ماه، رعد و برق، سپیده دم و ابرها اغلب به شکل پرندگان و موجوداتی بالدار توصیف شده اند. (رک: همان: ۲۷۷) «در وداها خورشید، اشوینها، ماروتها، آگنی و ایندرا به پرنده ای نیکبال و سرخ رنگ تشبیه شده اند. در سرودی زیبا از ریگ ودا، ایندرا و سومه به صورت دو پرنده نیکپر با هم گردگرد درختی مقدس مسکن می گزینند و از شیرۀ *pippala* تغذیه می کنند. این روایت بسیار شبیه به سیمرغ و مسکن داشتن او بر درخت ویسپویش در اساطیر پهلوی است.» (همان). طبق تقسیم بندی بندهش، اورمزد جانوران را به سه گروه فراز آفرید که نخست آفرید چرا ارزانی [را] و آن «گریشک» (دام و دد) است که فراخ رفتار است. دیگر پرنده، که ایشان دست آموز نیستند. در ادامه می افزاید: چهارم آیینۀ پرنده است که از ایشان سیمرغ سه انگشت بزرگترین و تر (صعوه) فروترین است. اما همین آفرینش مرغ برای اورمزد از بر پا کردن رستاخیز و تن پسین دشوارتر بود. (همان). در مورد خفاش در روایات بندهش آمده که از سه نژاد مرغ، سگ و پوزه دار پدید آمده زیرا چون مرغ می پرد، چون سگ دندان دارد و چون موش در جایهای تاریک مسکن می کند (رک: همان: ۲۷۸).

پرندهگان از دیرباز موجوداتی مقدس محسوب می شدند و تنها در میان آنها مرغ کَمک^۲، پرنده ای اهریمنی است؛ همین امر نشان از مراتب تقدس این موجودات دارد. به همین دلیل است که وقتی جمشید ناراستی پیشه کرد، فرّه به شکل پرنده ای احتمالاً «باز» در آمد و از او گسست. مرغ حتی پیام آور اورمزد شناخته شده است. (رک: همان) در این مورد در بندهش آمده است: «مرغ کرشیت^۳ سخن گفتن داند و دین به ورمکرد او برد و رواج بخشید. بدان جا اوستا را به زبان این مرغ خوانند.» (همان). از جنبه های تقدس برخی پرندهگان، اعتقاد به نیروی ضد دیوی در آنان است. در رساله شایست و ناشایست آمده است که سار گر (کوهی)، کلاغ سیاه و کرکس، نسوش را می رانند. بسیاری از جنگجویان پر خروس، عقاب، شاهین، جغد و کرکس را بر کلاه خود خود می نشانند و معتقدند که حافظ آنان از بلا خواهد بود. (رک: همان). در اساطیر بین النهرین رب التّوع طوفان به هیئت پرنده ای تجلی می یابد. در اساطیر ایرانی نیز شبیه به اسطوره مزبور داستانی وجود دارد و عقابی از آسمان، آتش ایزدی یا آذرخش را بر زمین می آورد. (رک: همان) «به همین منوال در اساطیر بابلی پرنده ای به نام «زو» می کوشد دفترچه تقدیر را از «انلیل» بریاید. طی نبردی که در آسمان رخ می دهد، «زو» موفق می شود به دفترچه تقدیر دست یابد و فقط «مردوک» می تواند آن را بازستاند. «زو» نیز مانند اژدهایی که گاوها را مخفی ساخته، در بیغوله ای غیر قابل حصول در کوهستانی به سر می برد و برای قلع و قمع او، از «رمن» (ramman)، رب التّوع طوفان، استمداد می شود و وی با سلاح ویژه خود، صاعقه، بر «زو» چیره می شود. (کارنوی به نقل از قلی زاده، همان: ۲۷۸ و ۲۷۹). خویشکاری پرندهگان به عنوان نمادی از فرّه ایزدی در آیینهای باستان بسیار مشهود است. «در ریگ ودا گیاه «سومه» به پرنده ای تشبیه می شود یا با نام پرنده ای موسوم است عقاب همان پرنده ای است که گیاه «سومه» را به ایندرا می رساند. این پرنده ظاهراً یکی از تجلیات صاعقه است... از خورشید به کرات به عنوان پرنده ای یاد می شود؛ به همین مناسبت آن را «گروتمنت» (به معنی پر دار) می خوانند.» (قلی زاده، همان: ۲۷۹)

پرنده در شعر سهراب

در شعر سهراب سپهری پرنده، حضوری آشکار و گسترده دارد و اغلب در مفهوم نمادین و سمبولیک، چون سایر شاعران نوگرا، در مفاهیم نمادین آزادی، رهایی، الهام غیبی، زندگی و مکاشفه به کار برده است. و باید گفت از مفاهیم کلیدی اشعار او به شمار می آید. در شعر سپهری بیش از ۱۲۵ بار از نام پرنده، مرغ و یا به نوع خاصی از آن چون کلاغ، پرستو، کیوتر و... اشاره شده است. «پرنده در شعر زیر رمز الهام، سروش و جبرئیل است.» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۸۲) پرنده ای که ناگهان از غیب و از انس ظلمت می آید و راه روشن حقیقت را به او می نمایاند. سهراب انگار با آمدن آن پرنده از خوابی سنگین بر می خیزد خوابی که در پشت پرده های تدبیر و افکار خام پنهان است. اکنون دیگر متن قدیم شب سپری شده و حقایق برایش نمایان شده و به مکاشفه رسیده است. پرنده رمزی از ضمیر ناخودآگاه نیز می تواند باشد.

دستمال من از خوشه های خام تدبیر پر بود

پشت دیوار یک خواب سنگین

یک پرنده که از انس ظلمت می آمد

دستمال مرا برد. (سپهری، ۱۳۸۹: ۴۰۳)

در شعر «مسافر» پرنده رمزی از «زندگی» است. احتمالاً لطیف شدن هراس و ناپدید شدن مرگ، نشانه ای از زندگی است.

کجا هراس تماشا لطیف خواهد شد

و ناپدید تر از راه یک پرنده به مرگ؟ (مسافر: ۳۱۲)

در شعر «مرغ افسانه»، مرغ، رمزی از رهایی و آزادی است. (رک: عماد، ۱۳۷۷: ۹۰) چرا که می تواند پرواز کند بیراهه ها را ببیماید به دریچه ها سرک بکشد و به درون سینه ها راه یابد. این شعر با توجه به لفظ مرداب و گیاه که به نظر می رسد، نیلوفر است که در مرداب می روید، به آیین میترا و تاحدودی به آیین بودا نظر دارد. سهراب در این شعر نوعی مکاشفه را بیان می کند. نیلوفر که نماد شکفتگی و رویش است، به درون سینه اش راه می یابد و مرغ افسانه بر دور گنبد، که مکانی مقدس است، می چرخد و به درون معبد پر می کشد و باز تصویری از به خاک افتادن در برابر محراب نمایان می شود و شاید بتوان گفت در این شعر نوعی حالت مراقبه و مکاشفه و جوشیدن روح ایمانی در درون شاعر را تصور کرد.

پنجره ای در مرز شب و روز باز شد

و مرغ افسانه از آن بیرون پرید...

کنار مردابی به زمین نشست...

گیاهی در آن روید...

۲ - نیز رک: قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۷ و ۱۸۸

۳ - نوعی باز (رک: همان: ۱۸۰)

گنبدی زیر نگاهش جان گرفت...

از در معبد به درون رفت...

به خاک افتاد... (زندگی خوابها: ۱۱۶ تا ۱۱۹)

جهان بینی سهراب از فلسفه شرق بویژه دین بهره یافته است. در نظر او همه عناصر طبیعت چه زشت و چه زیبا، چه پاک و چه پلید، چه خوب و چه بد یکسان هستند. سهراب معتقد بود یک برگ و یک درخت و یک پرنده و یک رود خیلی بیشتر از یک کتاب می تواند راهگشا و راهنمای انسان باشند.

روزی که

دانش لب آب زندگی می کرد

انسان

در تنبلی لطیف یک مرتع

با فلسفه های لاجوردی خوش بود

در سمت پرنده فکر می کرد

با نبض درخت نبض او می زد... (ما هیچ ما نگاه: ۳۹۱ و ۳۹۲)

در دیدگاه سهراب تمدن به جای این که زمینه ای برای عروج و تکامل باشد، انسان را به سقوط و افول نزدیک می کند. سهراب یقین دارد که انسان اولیه در سمت پرنده فکر می کند؛ با نبض درخت نبض او می زند؛ مغلوب شرایط شقایق است و در یک کلام خود را جزئی از این طبیعت می داند نه فراتر از آن، نه فرشته ی مخلوقات. انسانهای باستان با طبیعت نفس می کشند؛ با طبیعت زندگی می کنند. این تمدن است که زانوی عروج را به خاک می آلود؛ انسان را از اصلش، از طبیعتش، از حیات بی آرایشش، دورتر و دورتر می کند.

شاعر در بیت زیر عشق را وسیله ای برای پرواز و عروج می داند:

و عشق تنها عشق...

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن (مسافر: ۲۹۶)

براستی که سهراب چون یک پرنده بود؛ آواز آنها را می فهمید؛ احساس شعفش تصور گستره بالهای پرندگان در آسمان ذهنش بود؛ در ریه هایش به جای اکسیژن وضوح بالهای تمام پرندگان جهان جریان داشت:

در ریه هایم وضوح بال تمام پرنده های جهان بود. (ما هیچ ما نگاه: ۳۸۲)

در شعر سهراب، پرنده موجودی مقدس و اورمزدی است. با معنویات پیوند دارد. هرگاه سهراب از پرنده سخن می گوید، انتظار دارد که انسان در زندگی، پرندگی کند و به گمان نگارنده خود سهراب نیز همینطور بود:

من صدای پر بلدرچین را می شناسم

رنگهای شکم هوبره را

اثر پای بزکوهی را (صدای پای آب: ۲۸۱)

باز در ادیان باستان

«پرنده ای شکاری است که به آن «باشه» نیز می گویند. پیشینیان، شاه جانوران گوشتخوار را «باز» و شاه چهارپایان گیاه خوار را «اسب» گفته اند. احتمالاً نام باز از ریشه اوستایی **vaz** به معنی پرواز کردن ساخته شده است.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۷۵). در دایره المعارف فارسی آمده است: باز چندین جنس مرغان بزرگ شکاری تیز پرواز که در اغلب نقاط دنیا دیده می شوند، منقار برگشته، محکم و دنده دار و خوراک آنها پرندگان و پستانداران کوچک و حشرات است. ماده بعضی از اجناس باز را برای شکار پرندگان و پستانداران کوچک تربیت می کنند. این کار در ایران و چین و مصر معمول بوده است. (قدمگاهی، ۱۳۸۳: ۸۷). «در بندهش رَد پرندگان **Karišift** نوعی «باز» ذکر شده و در وندیداد (فرکرد دوم بند ۴۲) این پرنده **axrwāgč (= cīhrāb)** یکی دانسته شده است.» (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۱۱۱). باز از پرندگانی است که آن را پرنده خورشیدی و دشمن مار، جانور تاریکی و زیرزمین، می دانند. بن مایه کهن نبرد پرنده شکاری و مار را می توان در بندهش دید. آن جا که می گوید: باز سپید پرنده ای است اهورایی که مار پرداز را کشد. اورمزد باز سپید را برای از میان بردن آن مار آفریده است؛ که چون آن مار پرداز شود، به زیر پرتو خورشید رود، تا سایه بر مردم جاندار افتد تا میرند. باز سپید به کارزار آن مار رود و بدو، آن مار کشته شود. اگر پیروزی باز را باشد، مار کشته شود؛ اگر مار چیره شود، باز را کشد؛ اگر هر دو هم زور شوند، مرده بر زمین افتند. (همان). در ادب فارسی، باز به جهت همت بلند و پیروزی و کامکاری، مظهر خجستگی است. از این رهگذر در تقابل با زاغ و بوم (کوتاه همت و نامبارک) دیده می شود:

یا همچو باز ساکن دست ملوک شو یا همچو زاغ گوشه شاخ کنار گیر (سنایی، ۱۳۶۴: ۲۹۸)

در مصر، باز پرنده هوروس (خدای خورشید) بود و چون عقاب نماد قدرت خورشید محسوب می شد. در نزد یونانیان و رومیان نیز این پرنده نماد و نشانه ای از خورشید تلقی می شد. (رک: گریبان و شوالیه، ۱۳۸۴: ۲۳). در گذشته، باز ملازم و همدم پادشاهان محسوب می شده و جایگاه آن همواره بر ساعد پادشاه بوده است؛ از این رو از سایر پرندگان متمایز شده است. گفته اند که تهمورث اولین کسی بود که باز و شاهین را بگرفت و تربیت کرد. (رک: صدیقیان به نقل از قدمگاهی ثانی، ۱۳۸۳: ۱۰۵) باز سپید که به آن شاهباز نیز می گویند، در ادب فارسی نمودار قدرت، بلند نظری، خجستگی و فال نیک است. حافظ به بلند نظری این پرنده اشاره دارد:

به تاج هدهدم از ره مبر که باز سپید
چو باشه از پی هر صید مختصر نرود (حافظ، ۱۳۶۸، غزل ۲۲۴)

باز در شعر سهراب

در هشت کتاب سهراب سپهری تنها دوبار به نام این پرنده شکاری اشاره شده است. در شعری با عنوان «کوکطره ی وهم» شاعر این پرنده را در تقابل از لحاظ اوج پرواز و شاید وسعت دید، با کبوتر مقایسه کرده است:

بازی سایه پروازش را به زمین کشید

و کبوتری در بارش آفتاب به رؤیا بود...

پهنه چشمانم جولانگاه تو باد، چشم انداز بزرگ (آوار آفتاب: ۱۷۰)

شاید منظور شاعر از بارش آفتاب تیررس نگاه باز در آسمان، بر آن کبوتر باشد؛ از این رو «سایه پرواز» در یک مصراع و بارش آفتاب در مصراع بعد می تواند به طور ضمنی یادآور باور مردم باستان در مورد این پرنده باشد. آنان باز را نماد و نشانه ای از خورشید می دانستند. سهراب در این شعر به وسعت دید این پرنده در برابر تغافل و بی خبری کبوتر اشاره دارد. «چشم انداز بزرگ» اشاره به نظرگاه وسیع این پرنده شکاری در آسمان دارد. شاعر آرزوی داشتن وسعت دیدی چون باز را در ذهن می پرورد.

و شاید سهراب در شعر «صدای پای آب» به این آرزو دست یافته است؛ زیرا می گوید:

خوب می دانم ریواس کجا می روید،

سار کی می آید، کبک کی می خواند، باز کی می میرد. (صدای پای آب: ۲۸)

در این شعر سهراب چون جوی آبی است که در گذر خود از هر گوشه و کنار به پدیده های طبیعی سرک می کشد از سرنوشت آب، از عادت سبز درخت، از صدای پر بلدرچین، از رنگهای شکم هوبره و همه و همه چیز خبر دارد و تنها چیزی که درک نمی کند افکار انسانهاست چرا که می گوید:

من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است کبوتر زیباست. (همان: ۲۸۳). در بینش عرفانی سهراب، تنها مسیر رسیدن به معنویت همین جهان پیش روست؛ همین پدیده های هستی است. تضادی و تعارضی میان اجزای طبیعت نیست مسیر همه به سوی ملکوت است. با بی اعتنا به این راه، نمی توان به معنویت دست یافت.

کبوتر در ادیان باستان

«در فارسی میانه **Kabōtar**، به زبان سانسکریت **kapota** پرنده ای مقدس به حساب می آید و کشتن آن یک فرمان گناه است که تاوان آن یک ماه یشت آب و سرود گاهان است. بدین سبب است که کسان را نباشد (= خانگی نباشند)» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۷۸)

در ریگ ودا، کبوتر یکی از پیام آوران یمه (شاه قلمرو مردگان) است... و ظاهراً با مرگ، یکی تصور شده است... اما نه با جنبه منفی، بلکه از دید مثبت. بدین معنی که کبوتر پیام آور رستگاری اخروی است... اما در متون متأخر، همین ملازمت او با مرگ باعث شد تا کبوتر را پرنده بد یمنی بدانند... در اساطیر یونانی کبوتر به آفرودیت، ایزدبانوی عشق، تعلق دارد. رومیها کبوتر را برای ونوس، الهه عشق، قربانی می کردند. «وید» و دیگر نویسندگان درباره ونوس می نویسند: کبوترها گردونه ونوس را می کشند... در ایران نیز تا این اواخر زنان و دختران زردشتی پس از پایان دوره قاعدگی، کبوتری قربانی می کردند و پس از اهدای این قربانی به تطهیر خود می پرداختند. (همان). «در هند نیز بر اساس پرواز پرندگان تغال می زدند. بر اساس رامایانا... اگر در مراسم عروسی پرنده ای به سمت چپ پرواز کند، نشان بد یمنی است. البته در میان رومیان پرواز پرنده به سمت چپ نشان خوبی است.» (همان: ۱۷۹) برخلاف ایرانیان و اعراب که پرواز پرنده به سمت چپ را نشانه بدیمنی می دانند. این فال بد، اصطلاحاً «تطیر» نامیده می شود. به نظر می رسد این بد یمنی نه به پرنده بلکه به سمت پرش او اختصاص دارد چرا که کبوتر در باور عامیانه، بالخصوص کبوتر سفید، رمزی از خوش بختی و خوش یمنی است.

احتمالاً قدیمی ترین نقش بازمانده از ناهید در ایران، متعلق به زیارتگاه مهری در کوه «خواجه» نزدیک دریاچه هامون در سیستان باشد. در روی کوزه ای سیمین، بانویی که هاله دور سر دارد و در یک دست کبوتری و در دست دیگر خوشه انگوری وجود دارد و زیر پای او دو طاووس به چشم می خورد. این تصاویر نماد های مهری هستند (رک: برهمند، ۱۳۸۸: ۵۵).

«کبوتر در اسطوره های کهن، پیک ناهید بود. مجسمه های کوچک آن در خوزستان یافت شده است و چونان نماد مهرورزی از آنها نام می برند.» (جوادی، ۱۳۸۶: ۲۱). «در اساطیر، کبوتر ماده به خاطر لطف، زیبایی و سییدی، نماد پاکی، صفا و سادگی است؛ با شاخه زیتون در منقار، نماد صلح، اعتدال، توازن و امید و باز جست خوشبختی است.» (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۲۰).

کبوتر در شعر سهراب

این پرنده در شعر سپهری رمز روح، الهامات روحانی و حالات معنوی، آرمان، زندگی و مرگ، عشق و آرامش است. «در انجیل، روح خدا به صورت کبوتری بر حضرت عیسی نزول می کند: عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب بر آمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کبوتری نزول کرده، بر وی می آید.» (انجیل متی به نقل از شریفان، ۱۳۹۰: ۲۵۴). از جمله اولین آثاری که در آن روح به صورت سمبل کبوتر آورده شده، قصیده «عینیّه» ابن سینا است. شیخ در این قصیده به تجرد نفس ناطقه و نزول از عالم علوی و گرفتاری وی در دام بدن و فراموش کردن اصل خویش اشاره می کند. روح در دام تن هرگاه که وطن اصلی خود را به یاد می آورد، گریه و زاری می کند و در آرزوی بازگشت است تا آن گاه که موقع بازگشت و ترک قالب فرا می رسد و او از بند علایق و چنگال عوایق رها شده و به وطن باز می گردد. (پورنامداران، ۱۳۷۵: ۴۱۱) گرچه به اطمینان می توان گفت که درونمایه یا تم (theme) آن از ابوسعید گرفته شده است: کبوتر در قفس انسانیت از این شاخ بر آن شاخ می نشیند، در قفس باز کن و وی را خلاصی ده. (شفیعی کدکنی به نقل از شریفان، ۱۳۹۰: ۲۵۵).

در شعر «کنون هیبوط رنگ» از مجموعه «ماهیح ما نگاه» کبوتر نماد تجربه های عرفانی و الهامات روحانی است:

از سر باران

تا ته پاییز

تجربه های کبوترانه روان بود. (سپهری، ۱۳۸۹: ۳۹۰).

کبوتر به دلیل باز و بستن پرها و رفتن و آمدنهای مکرر، رمز مرگ و زندگی توأمان است. (رک: شمیسا به نقل از هزاره، ۱۳۸۳: ۲۷۵).

دقیقه های مرا تا کبوتران مکرر

در آسمان سپید غریزه اوج دهید. (مسافر: ۳۱۳).

ایضاً در شعر مزبور، کبوتر می تواند در مفهوم مثبت نمادین شادی و طراوت زندگی، مهرورزی و عشق و وصول به آمال و آرزوها باشد. از این رو با باورهای باستانی در ریگ ودا، آیین مهر و اعتقادات اساطیری در مورد این پرنده تناسب دارد. در «صدای پای آب» گفته بود: «مرگ پایان کبوتر نیست.» انگار شاعر می خواست بگوید: «مرگ پایان زندگی نیست». کبوتر در اینجا رمزی از زندگی است. به گمانم سهراب در انتظار زندگی دیگری در پس مرگ بود که او را به اوج آسمان بلند، به پیشگاه معبودش، به عالم معنا و مقصود و به زبانی دیگر به نیستانی که به قول مولانا از آنجا به این کره خاکی آمده بود، برساند. سپهری بر این باور است که کمال و تعالی روح انسان در درک زیبایی معصومانه موجودات طبیعت آزادی فردی و عشق ورزیدن است. چرا که بدون انسان دیگری که از راه عشق، فرد را کامل کند، نمی توان از بودن به شدن رسید. کسی که طبیعت را می ستاید، مرگ را هم با آغوش باز پذیرا خواهد شد. چون مرگ هم پدیده ای طبیعی و بخشی از هستی است و در بودیسم مرگ پایان کبوتر نیست و آغاز تولدی دیگر است؛ چرخه مرگ و زندگی، دایره کمال است. (مقدادی، ۱۳۷۷: ۱۸). در هشت منظومه بی رقیب سهراب، نگاه او به زندگی و مرگ و عشق به طبیعت، آمیخته با دیدگاهی عارفانه و ملموس مطرح شده است؛ به صورتی که هر خواننده آگاه و آشنا به مسایل فرهنگی، با تمام وجود و در عمق جان، سخنها را درک می کند. سخن سهراب همان سخن فرهنگ دیر پای این مرز و بوم است: پیوستن به کاروان آفرینش و ارج نهادن به آن، تا رسیدن به سرمنزل مقصود. از سوی دیگر سمبل کبوتر با فنا ارتباط دارد؛ «در آیین بودایی، سامسارا (سنساره)، آن حیات و مماتهای پی در پی است که آدمی را از وصول به نیروانا باز می دارد. وظیفه آدمی این است که هر چه زودتر از این گردونه بگریزد و به نیروانا (فناء فی الله)، واصل شود.» (شمیسا به نقل از پراک و غیره، ۱۳۹۳: ۵۹).

تو گویی دایماً در سیر و حبس اند

که پیوسته میان خلع و لبس اند

همه در جنبش و دایم در آرام

نه آغاز یکی پیدا نه انجام (گلشن راز: ۲۴)

در شعر «دوست» که گویا سهراب آن را برای فروغ فرخزاد سروده است، کبوتر رمزی از زندگی است زندگی که همواره قرین با مرگ است و در بال زندهای کبوتر در آسمان، همواره بیم مرگ می رود. فروغ نیز نتوانست بهره ای از عمر کوتاه خویش ببرد و در جوانی درگذشت. در ضمن کبوتر رمزی از شادی و آرامش نیز هست؛ شادی و آرامشی که فروغ به دنبالش بود، ولی عمر کوتاهش فرصت یافتنش را به او نداد (رک: شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۶).

و بارها دیدیم

که با چقدر سبد

برای چیدن یک خوشه ی بشارت رفت

ولی نشد

که رو به روی وضوح کبوتران بنشینند. (حجم سبز: ۳۷۳).

در شعر «پشت دریاها»، او از کبوترها به عنوان نماد انسانهایی یاد می کند که به کمال انسانیت و معرفت رسیده اند. در این شهر آرمانی سپهری، حتی کوچکترین ساکنانش نیز دارای شناخت و معرفت هستند و به بلوغ عرفانی رسیده اند.

پشت دریاها شهری است
 که در آن پنجره ها رو به تجلی باز است
 بامها جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری می نگرند.
 دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است. (سپهری، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

«در شعر «تا نبض خیس صبح» از کبوتر معنای سرخوشی، بی خبری از عالم ماده، دنیای خلوص و خلسه فهمیده می شود.» (شریفیان، ۱۳۹۰: ۲۵۶).

فرصت ما زیر ابرهای مناسب
 مثل تن گنج یک کبوتر ناگاه
 حجم خوشی داشت. (حجم سبز: ۳۷۷).

کلاغ در ادیان باستان

در فارسی میانه **warāy** پرنده ای اهورایی و بر طبق بندهش بسیار زیرک و چون کرکس، مردارخوار است از این رو گوشت آن را نباید خورد. پرندهگان مردار خوار نقش مهمی در پاکیزه نمودن محیط زیست دارند؛ لذا گرانبهاترین پرندهگان محسوب می شوند. (رک: قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۵ و ۱۸۶). در آیین مهر یا میترائیسم، کلاغ پیام آور برگزیده اهورامزداست. آسمان در این آیین، به صورت غاری فرض شده و میترا که مظهر خورشید و روشنایی است، باید با کشتن گاوی که در آن غار مسکن دارد، ستارگان، اشجار و حیوانات و پدیده های دیگر جهان را از آن بیرون کشد. اهورامزدا کلاغ را می فرستد که راه کشتن گاو را به میترا بیاموزد و در این امر یاری اش دهد؛ به همین سبب از هفت مرحله میترائیسم مرحله اول را که اکثریت پیروان این دین دارند، مرحله کلاغ نام نهاده اند. (کریمست سن، ۱۳۸۳: ۱۲۶). در آیین میترا هنگام قربانی گاو، کلاغ همچون منادی و مبشر اوست پیام ایزد را هم او به میترا می رساند و در واقع وظیفه او به «مرکور» - که پیک خدایان بود، شباهت دارد. کلاغ نماد هوا هم هست. در یکی از مراسم آیین میترا به نام کرونا (**corvina**)، تازه وارد ملقب به «کلاغ مقدس» می شود. بر اساس نقوش دیواری که در معابد مهری پیدا شده، چنین نتیجه گرفته اند که کلاغ خدمتکار عالی مقدار است. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱۵). کلاغ بنا به تصاویر و نقوش به دست آمده، در مجالس صرف طعام مقدس (بگماز)، سرگرم پذیرایی از پرستندگان است. (رک: رضی، ۱۳۸۱: ۵۶۳). «اهورایی بودن کلاغ باعث شده تا هیلنز این پرنده را هفتمین کالبد ایزد بهرام، یعنی مرغ وارغن، بداند. این ارتباط را می توان میان تلفظ اوستایی **vāre(n).gan /vārəyn**، پهلوی: **wāryān** و سرانجام **warāy** به معنی کلاغ مشاهده کرد.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۶). در کتاب مقدس نیز در مورد این پرنده آمده است که او به اعجاز، برای «ایلیا» خوراک می آورد. (رک: یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱۵). «کلاغ نماد اولین مرتبه تشریف یافتگان به کیش مهر پرستی بود. اعضای این مرتبه، صورتک این پرنده را بر چهره داشتند. احتمالاً کلاغی که در تصاویر مهری بناهای تاریخی رومی همراه ایزد مهر (میترا) است، در اصل نمادی از خدای پیروزی (ایزد بهرام) برای همراهی یا یآوری مهر می باشد.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۶). ایرانیان باستان می پنداشتند پرکلاغ آنان را از آسیب حفظ می کند و برای آنان نیکبختی و فره می آورد. در «شایست و ناشایست» آمده است که این پرنده می تواند مراسم سگدید را انجام دهد و سایه اش دیو نسوش را می راند. (رک: قلی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۶). از آن جا که کلاغ پرنده ای مردار خوار است، نقش پیام آور را برای ایزدان مرگ ایفا می کند. (رک: همان) در داستان هابیل و قابیل، آنگاه که قابیل برادرش را می کشد، کلاغی راه و رسم دفن کردن را به قابیل می آموزد. «در سرودی هندی آمده که به هنگام ظهور غولی به نام «روانه» **Ravana**، خدایان خود را به شکل جانورانی تغییر شکل دادند؛ در این میان یمه (خدای عالم مردگان) به شکل کلاغی در آمد. در این اسطوره نیز ارتباط کلاغ و عالم مردگان را می بینیم.» (همان). در برخی اسطوره ها رد پای کلاغ به عنوان پرنده ای پیام آور، نقشی مثبت دارد. برای مثال در اسطوره های ایرانی، هنگامی که حیوان، پرنده، گیاه یا هر عنصر دیگر، نماد یکی دیگر از خدایان می شود؛ مقام، منصب، صفات یا وظایف آن خدا را نیز نشان می دهد و یا در شمار همراهان یک خدا مورد توجه قرار می گیرد. مثلاً ارتباط کلاغ با ورونا **varuna** که از خدایان آریایی است و با خورشید و روشنایی ارتباط دارد و پاسدار قانون و فرمانروای جهان است. (نک: ایوانس، ۱۳۸۱: ۱۷) بنابراین پیوند کلاغ با خورشید مسلم می شود. در آیین مهر، کلاغ بدین سبب که پیام آور و نماد خورشید است، پرنده ای مقبول محسوب می شود. (رک: هیلنز، ۱۳۸۳: ۸۲). در بندهش نیز از این پرنده به نیکی یاد شده است. (رک: بهار، ۱۳۷۶: ۹۸).

«در اسطوره های اسلاوی آمده است که ایوان (مانند تهمورس) توسط مار آسیب می بیند و کلاغی به او خبر می دهد که باید با خواندن دعا، بیماری اش را شفا بخشد. در این اسطوره، کلاغ پیام آور عالم غیب است. در همین اساطیر کلاغ نقش مثبت دارد و آب حیات را می یابد و باعث زنده شدن ایوان می گردد.» (همان) با این اوصاف به نظر می رسد که در باور آن مردمان کلاغ پرنده ای هوشیار و زیرک محسوب شود. در پتوز - یوگسلاوی - نشان یا نماد مهر،

به صورت ستاره (خورشید) در بالاست که زیر آن نقش یک کلاغ (پیک خورشید) است که پنجه هایش به روی یک کمان که به صورت افقی است، قرار گرفته. زیر کمان یک کلاه فریژی (کلاه شکسته سر) و زیر کلاه تصویر یک خنجر است. (رضی، ۱۳۸۱: ۲۷۱). در داستان نوح، زمانی که کشتی بر کوه جودی قرار گرفت، حضرت نوح کلاغ را فرستاد تا خبر آورد، این پرنده رفت و به خوردن مردار مشغول شد و نیامد. نوح او را لعنت کرد و گفت تو را روزی مردار باد. از این روی «غراب نوح» یا «قاصد نوح» نام گرفت. (رک: ویکی ادبیات، ذیل شخصیت پردازی چهره زاغ در ادب فارسی). با این حال در ادبیات جهان، کلاغ اغلب دارای چهره ای منفی می باشد و در مفاهیم نمادینی چون «پیش آگاهی و علم غیب، حيله گری، سخن چینی، بدجنسی، بیماری، پیشگویی، حرص و طمع، شیطان، مرگ، ناپاکی، شایعات بی اساس و...» به کار رفته است. (حسن لی به نقل از جابز، ۱۳۸۶: ۷۰).

کلاغ در شعر سهراب

در شعر سهراب به نام این پرنده با الفاظی چون زاغ، غراب و کلاغ در مجموع ۸ بار اشاره شده است. نگرش سهراب به کلاغ در اولین مجموعه اشعارش همان نگاه و باور عمومی و سنتی نسبت به این پرنده است. او کلاغ را همان موجود نحس، شوم و منفوری دانسته است که بازمانده از تفکر اعراب است.

آفتاب است و بیابان چه فراخ

نیست در آن نه گیاه و نه درخت

غیر آوای غرابان، دیگر

بسته هر بانگی از این وادی رخت. (مرگ رنگ: ۴۳).

در کتاب «رمز گشایی اشعار سهراب» آفتاب رمز سیطره ظلم است؛ بیابان رمز جامعه ایران در دو دهه بیست و سی و غراب نیز رمز شومی و نحوستی است، که ایران را فراگرفته بود. (جلالی به نقل از حسن لی، ۱۳۸۶: ۷۱) ولی از این مجموعه به بعد که سهراب با عرفان شرقی آشنا شد، با تغییر نگرش وی روبرو می شویم. او اولین و آخرین باری است که لفظ غراب را به کار می برد. رنگ و معنای کلاغ در ذهن سهراب دگرگون می شود. از این شعر به بعد کلاغ در شعر سپهری هرجا نمایان می گردد، به گونه ای متفاوت از گذشته است. سهراب بعد از آشنایی با ادیان کهن ایران و هند دیدگاه و نگرشی نو به جهان می یابد. او دیگر آن شاعر «مرگ رنگ» نیست و در مجموعه شعر «شرق اندوه» نیز دیگر کلاغ هم آن «غراب» اولین مجموعه شعرش نیست. کلاغ اولین مرحله از مراحل هفتگانه میترائستی است. این پرنده نشانه جاودانگی و عمر طولانی است و در شعر سهراب جایگاه ویژه ای دارد. در شعر «به زمین» که بیانگر هبوط انسان به این کره خاکی است، سهراب معتقد است این هبوط بازتاب و انعکاس رفتار و کردار خود اوست. انسان با گوش دادن به وسوسه های نفس اماره سبب رانده شدنش از بهشت گردید. از سویی دیگر عنصر آب در اکثر قریب به اتفاق اشعار سهراب به چشم می خورد؛ این عنصر از مهمترین عناصر آیین میترائستی است و البته در همه ادیان آسمانی، مقدس و پاک به شمار می رود. همراهی کلاغ و آب شاید نکته مثبتی است که در این شعر وجود دارد.

من در خویش و کلاغی لب حوض (شرق اندوه: ۲۵۸).

اشاراتی در باب کلاغ و رابطه آن با آب و زیستگاه های مرطوب وجود دارد. این پرنده در میان صخره ها و اقلیم بیابانی زندگی نمی کند. پیوند مذکور ظاهراً مأخوذ از این نکته است که آنها به طور دسته جمعی به هنگام برآمدن ابرهای طوفان زا حلقه می زنند به همین دلیل این پرندگان را دارای صفات پرنده طوفانی به شمار آورده اند. رومیان و یونانیان، کلاغ را پیشگوی آب و هوا و نشانه طوفان قلمداد کرده اند. (رک: شیخی نارانی، ۱۳۹۵: ۸). شعر مذکور با غم آغاز می شود و با غم به انتها می رسد. شاید نشانگر آمیختن زندگی و هستی با غم باشد که در آیین بودا مطرح شده است و شاید عنوان این مجموعه (شرق اندوه) نیز اشاره به همین آیین داشته باشد. در شعر «چشمان یک عبور» داستان از رشد انسان و دگرگون شدن اندیشه هاست. کودک همه چیز را ساده می انگارد، همه چیز برایش سرگرمی است، لذت بخش است؛ ولی زمانی که بزرگ می شود نگرشش متفاوت می گردد. انسان بالغ به جای دیدن کلاغ و فوایدش برای طبیعت و اکوسیستم، پره های سیاهش را می بیند. این موضوع یکی از دل مشغولیهای سهراب است:

با شیوع پر یک کلاغ بهاره (ما هیچ ما نگاه: ۴۱۱). علاقه سهراب به طبیعت و آفریده های الهی به حدی است که تمام اجزای طبیعت، بدون استثنا در نظر او زیباییند؛ او از دیدن یک زاغ و یا کلاغ آنچنان به هیجان می آید که از دیدن یک طاووس. در جهان بینی سهراب هیچ جاندار و آفریده ای نمی تواند زشت، پلید و منفور باشد؛ چرا که او معتقد است از خالق زیبا جز خوبی و زیبایی صادر نمی شود. از این رو دیدگاه سپهری با نگرش و دیدگاه عموم نسبت به این پرنده، متفاوت است. در شعر «پیامی در راه» از مجموعه «حجم سبز»، سهراب که با نگرشی متفاوت به پدیده های اطراف خود نگاه می کند. می خواهد افکار پوسیده مردم را با اندیشه هایی روشن عوض کند. در نگاه مردم باستان و نیز در شعر سهراب درخت کاج دارای تقدس و نمادی از جاودانگی است؛ زیرا هرگاه از این درخت سخن می گوید، خدا را به یاد می آورد. او با پیوند زدن این درخت مقدس با کلاغ که او نیز عمری طولانی دارد، در صدد تغییر دادن تفکر عامیانه نسبت به این پرنده است:

هر کلاغی را کاجی خواهم داد (حجم سبز: ۳۲۳). همنشینی زاغ و کاج در شعر ذیل، تصویر روشن و دلپذیر دیگری است که سهراب از این پرنده به نمایش می‌گذارد. زاغی که زیادی سیاه است، یعنی پرنده‌ای که در حد کمال است. مجموعه تصاویر مثبت این شعر، کاجهایی که به بلندای آسمان سرک کشیده اند؛ آسمانی که به اندازه آبی است و زاغهایی که میان کاج و آسمان در پروازند؛ حکایت از قداست این پرنده دارد.

کاجهای زیادی بلند

زاغهای زیادی سیاه

آسمان به اندازه آبی. (ماه‌یچ ما نگاه: ۴۱۲).

و باز در این شعر کاج و کلاغ با یکدیگر پیوند خورده اند:

پشت کاجستان برف

برف، یک دسته کلاغ (حجم سبز: ۳۵۹).

در این بین سهراب از رفتار نامهربانانه برخی انسانها با طبیعت و عناصر آن، حسرت می‌خورد. از نگاه بی تفاوت انسانها به نابودی طبیعت عذاب می‌کشد و از اینکه هیچ چشمی به زمین عاشقانه نمی‌نگرد، اندوهگین است:

هیچ چشمی عاشقانه به زمین خیره نبود

هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت (حجم سبز: ۳۶۵).

او می‌خواهد با به نمایش گذاشتن الفت و محبت پدیده‌های طبیعت نسبت به یکدیگر، انس و محبت از یاد برده را به یاد انسان آورد و در پی آن است که انسانها را به فراگیری صمیمیت راستین از عناصر طبیعت فرا خواند؛ به همین دلیل است که می‌گوید:

رایگان می‌بخشد نارون شاخه خود را به کلاغ (صدای پای آب: ۲۸۰).

۸. نتیجه گیری

استمداد از پرندگان به عنوان نیروهای ماورایی، از قدیم الایام در اذهان بشر رخنه داشت. سهراب متأثر از باورهای دیرین، پرنده را نمادی از سروش و واسطه فیض الهی به بشر می داند. در شعر سپهری، پرنده وسیله عروج و دور شدن از ظلمات مادیات است. او چون گذشتگان پرندگان را موجوداتی اورمزدی و مقدس می داند که با معنویات پیوندی مستحکم دارند. در فرهنگ باستان، باز پرنده ای خجسته و اهورایی و در تعارض با مار که موجودی اهریمنی محسوب می شود، قرار دارد. این پرنده نماد قدرت خورشید است و سهراب به طور ضمنی با اشاره به سایه پرواز باز، آن را نشانه و نمادی از خورشید دانسته است. به کبوتر به عنوان رمز روح، احساسات معنوی، الهامات روحانی و زندگی پس از مرگ اشاره می کند. در ادیان کهن، کبوتر پرنده ای مقدس و پیک ناهید و نماد مهرورزی است. در شهر آرمانی سهراب، این پرنده نماد انسانهایی است که به کمال انسانیت و معرفت دست یافته اند.

در آیین میترا، کلاغ پیام آور و برگزیده اهورامزدا و نمادی از خدای پیروزی (ایزد بهرام) در همراهی با مهر، در امر آفرینش پدیده های جهان است. این پرنده در آیینهای باستان با خورشید مرتبط است. در شعر سهراب سپهری دو دیدگاه کاملاً متفاوت نسبت به کلاغ وجود دارد. در اولین منظومه او، چون باور عوام که متأثر از فرهنگ عرب است؛ این پرنده موجودی شوم، نحس و پلید نامیده شده است؛ ولی در سایر اشعار می توان اذعان داشت که در اثر آشنایی شاعر با ادیان کهن و تغییر نگرش او، نگاه مثبت سهراب به این پرنده مشهود است. در همراهی این پرنده با کاج که در باور گذشتگان از درختان مقدس محسوب می شود، نشانه ای از تقدس بخشیدن به کلاغ وجود دارد.

منابع

- ۱) اسماعیل پور، ابو القاسم (۱۳۷۷)، **اسطوره، بیان نمادین**، تهران: سروش.
- ۲) ایوانس، ورونیکا (۱۳۸۱)، **اساطیر هند**، ترجمه محمد حسین باجلان، تهران: اساطیر.
- ۳) برهمند، غلام رضا (۱۳۸۸)، «**ارزش و اهمیت آب در ایران باستان بر پایه اسطوره های باستانی و پیشا تاریخی**»، مسکویه، شماره ۱۲، صص ۳۵-۶۴.
- ۴) بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، **پژوهشی در اساطیر ایران**، تهران، آگاه، چ دوم.
- ۵) پراک، مهدیه؛ غریب حسینی، زهرا؛ شاکری، جلیل (۱۳۹۳)، «**بررسی مصادیق ابدیت در اشعار سهراب سپهری**»، نشر پژوهی ادب فارسی، شماره ۳۵، علمی پژوهشی (ISC)، صص ۴۱-۶۸.
- ۶) پورنامداران، تقی (۱۳۷۵)، **رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷) جوادی، شهره (۱۳۸۶)، «**اماکن مقدس در ارتباط با طبیعت، آب، درخت و کوه**»، باغ نظر، شماره ۸، صص ۲۲-۱۲.
- ۸) حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۸)، **غزلیات**، به اهتمام قزوینی و غنی، تهران: اساطیر.
- ۹) حسن لی، کاووس؛ اکبری، ابراهیم (۱۳۸۶)، «**دوگانگی نگاه شاملو و سپهری به پدیده ای مشترک (پرنده - کلاغ)**»، پژوهشهای ادب عرفانی، شماره ۲، صص ۸۲-۶۷.
- ۱۰) رضی، هاشم (۱۳۸۱) **آیین مهر، پژوهشهایی در تاریخ آیین راز آمیز میتراپی در شرق و غرب**، جلد ۱ و ۲، تهران: بهجت.
- ۱۱) سپهری، سهراب (۱۳۸۹)، **هشت کتاب**، تهران: راستین.
- ۱۲) سنایی غزنوی، مجدود بن آدم (۱۳۶۴) **دیوان اشعار**، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی: بی جا، چاپ دوم.
- ۱۳) شریفان، مهدی؛ دوست پرور، مسعود (۱۳۹۰)، **به رنگ معما**، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ۱۴) شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، **نگاهی به سپهری**، تهران: صدای معاصر، چ هشتم.
- ۱۵) شیخی نارانی، هانیه (۱۳۹۵)، **نشانه شناسی پرنده**، کلاغ، سومین کنفرانس بین المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی، صص ۲۵-۱).
- ۱۶) عماد، حجت (۱۳۷۷)، **سهراب سپهری و بودا**، تهران: فرهنگستان یادواره.
- ۱۷) قدمگاهی ثانی، نسرین (۱۳۸۳)، «**باز در ادب و ادبیات**»، نشریه ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۳ و ۴، صص ۸۶-۱۰۷.
- ۱۸) قلی زاده، خسرو (۱۳۹۲)، **دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته**، تهران، پارسه.
- ۱۹) کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۳)، **نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ایران**، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.
- ۲۰) مقدادی، بهرام (۱۳۷۷) **تحلیل و گزیده شعر سهراب سپهری**، تهران: پایا.
- ۲۱) هیلنز، جان راسل (۱۳۸۳)، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه و تألیف محمد حسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- ۲۲) یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**، تهران: سروش، چ دوم.
- ۲۳) **مینوی خرد** (۱۳۸۰)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس، چ سوم.

Three Ahura birds (hawk, pigeon, crow) . in Sohrab Sepehri's poetryMrs. Maryam Sogazag ¹, *Dr. Reza Ashrafzadeh ², Dr. Mohammad Shah Badiazadeh ³

1 PhD student, Department of Persian Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

*2 Professor, Department of Persian Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.
(Author)3 Assistant Professor, Department of Persian Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University,
Mashhad, Iran.Corresponding author: r.ashrafzadeh@iaubir.ac.ir

Date of receipt: 27/04/1400, date of acceptance: 20/09/1400

Abstract

In the culture of the ancient people, birds have supernatural and wonderful powers. Sometimes they are given a symbolic role and considered valuable, respected and sacred beings; and anti-demonic forces are attributed to them. In mythology, celestial elements and phenomena are described in the form of birds. Sohrab's view of birds, like other elements of creation, is transcendence. Like his ancient ancestors, he considers the bird to be the link between earth and sky and a manifestation of celestial phenomena (thunderbolt, storm, and sun), freedom, life, occult inspiration as well as a charisma. Sohrab seeks to disrupt some of the folk beliefs that have been institutionalized among the people of the present age. The purpose of this research is to make a comparative understanding between some of the ancient beliefs and the thoughts of the poet discussed in this subject. Therefore, the authors first analyze the ancient beliefs about the three birds include hawk, crows and pigeons; and then examine the reflection of those thoughts and beliefs in Sohrab's poetry. The author seeks to obtain a common understanding between the beliefs of ancient religions and poetry of Sohrab. It is concluded that Sohrab Sepehri has a special view on three birds of hawk, pigeons and especially crows. In this regard, he has paid attention to the rituals of Mithraism and Mazdiyasna.

Keywords: Ancient religions, hawk, pigeon, crow, Sohrab